

مناطق فرهنگی در تمدن اسلامی^۲

سیدحسین نصر

مترجم: سید مصطفی شهرآیینی

کمتر از یک پنجم همه مسلمانان هستند، ولی از آنجا که پیامبر اسلام عرب بود و نخستین جامعه اسلامی در عربستان پدید آمد، منطقه عربی «دارالاسلام» قدیمترین بخش امت اسلامی به حساب می‌آید و همچنان برای آن مرکزیت دارد. یکی از شگفتیهای بزرگ تاریخ اولیه اسلام، این است که وقتی سپاهیان عرب، پا از عربستان بیرون نهادند همه سرزمینهایی که به سمت شمال و غرب به تصرفشان درآمد، حال و هوایی هم اسلامی و هم عربی به خود گرفت و از «عرب» آن‌گاه که در عبارتی مانند «جهان عرب» می‌آید، بر زبان عربی و نه بر قوم عرب دلالت می‌کند. هرچند اعراب بسیاری در جهان عرب زندگی می‌کنند، آنچه در اطلاق صفت «عرب» بر آن نقش اصلی دارد، همانا رواج زبان عربی در آن، از مراکش گرفته تا عراق است. حتی کشوری چون مصر با آن گذشته کهن بی‌مانندش، به زبان عربی گرایید و به‌راستی که تا امروز، مرکزیت فرهنگ عربی را به خود اختصاص داده است. در مقابل، ایرانیان که در زمان امپراطوری ساسانیان، یعنی در سده هفتم از اعراب شکست خوردند، اسلام را پذیرفتند ولی زبان فارسی را همچنان حفظ کردند. البته آنها زبان فارسی را برپایه زبانهای قدیمی ایران به تکامل رساندند و منطقه فرهنگی ممتاز خویش را حفظ کردند. تنها استثنا در امپراطوری ساسانی، عراق بود.

اغلب در افواه مردم سخن از اسلام عربی، ایرانی و ترکی می‌رود چنان‌که گویی سه گونه اسلام وجود دارد. اسلام، درحقیقت یکی بیش نیست که البته بسته به ویژگیهای قومی، زبانی، و فرهنگی ملل مختلفی که هر کدام پاره‌ای از امت اسلام هستند، رنگ و بوی محلی به خود گرفته است. اسلام به هر جایی که راه یافت در پی آن برنیامد که ساختارهای فرهنگی موجود را از بیخ و بن ببرد، بلکه در نگهداشت و اصلاح آنها کوشید چندان که با روح و ظاهر وحی سازگار درآیند. از این‌رو، قلمرو پهناور دارالاسلام، تنوع چشمگیری را در سطح انسانی از خود به نمایش گذاشت که در عین حال در هر کجای آن، پیام واحد قرآن مطین انداز بود. به این ترتیب، باید این گوناگونی فرهنگی و قومی را به جمع عوامل پیش گفته افزود تا الگوهایی که روی هم رفته، تنوع گسترده موجود در قلمرو یکپارچه اسلام را پدید آورده است در روشنائی بیشتری قرار گیرد.

نخستین منطقه فرهنگی در جهان اسلام، منطقه عربی است که از عراق و خلیج فارس تا موریتانی و تا پیش از سال ۱۴۹۲، تا بخش جنوبی شبه‌جزیره ایبری را شامل می‌شد. ناگفته پیداست که برعکس پنداشت بسیاری از غربیان، جهان عرب اصلاً مترادف جهان اسلام نیست. در حقیقت، مسلمانان عرب که شمارشان تقریباً به ۲۲۰ میلیون می‌رسد،

عراق که پایتخت ساسانیان را در خود جای داده بود، به زبان عربی روی آورد و در حقیقت مرکز خلافت عباسیان شد. اما با این همه، همواره عوامل نیرومند ایرانی را در خود نگه داشت.

جالب توجه است که گسترش اسلام را با انتشار مسیحیت در اروپا مقایسه کنیم. اروپا از هگنر پذیرش دین مسیح، تا اندازه‌ای به صورت بخشی از جهان ابراهیمی درآمد، اما در مقایسه با مسلمانان غیرعربی که اسلام را می‌پذیرفتند، کمتر حال و هوای سامی به خود گرفت. دلیل این امر، آن بود که خود مسیحیت پیش از ورود به اروپا، به دست پولس قدیس، تاحدی حال و هوای «سامی»‌اش را از دست داده بود. از این روست که مسیحی شدن اروپا، رواج زبان آرامی یا دیگر زبانهای سامی را در این قاره به همراه نداشت؛ آن گونه که زبان عربی در خاور نزدیک و افریقا و نیز در میان ایرانیان و هندیان که به لحاظ زبانی و نژادی از همان تبار اروپاییان بودند، انتشار یافت. انجیل نه به زبان یونانی نوشته شد و نه به زبان آرامی که مسیح بدان سخن می‌گفت، بلکه خود کتاب مقدس نیز نخست و در مقام تحریر عام^۲ به لاتینی برگردانده شد و به لحاظ زبانی، از اصل خود دور افتاد. زبان لاتینی، در مقام زبان دین و آموزش در غرب، نزدیک به همان نقشی را یافت که زبان عربی در جهان اسلام دارد، با این تفاوت عمده که عربی، زبان مقدس اسلام است، چنان که عبری در دین یهود این گونه است. این در حالی است که لاتینی، زبان نیایشهای مذهبی مسیحیت است و از این لحاظ فرقی با دیگر زبانهای نیایشی از جمله یونانی و اسلاوی ندارد. بنابراین عربی شدن جهان کنونی عرب و اهمیت زبان عربی در میان مسلمانان غیرعرب را نمی‌توان با مسیحی شدن اروپا و نقش زبان لاتینی در غرب سده‌های میانه یکی دانست، هرچند میان این دو جهان، مشابهتهای جالبی هست که طرح کردنی است.

منطقه عربی که مشخصه آن استفاده از زبان عربی، نه تنها همچون زبان دین، که در میان همه مسلمانان مرسوم است، بلکه در زندگی روزمره است، باز خود به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود که مرز آن از وسط لیبی می‌گذرد. سرزمینهای غربی که در عربی قدیم به «المغرب» معروف بود، باز به «غرب نزدیک» - شامل غرب لیبی، تونس و بیشتر الجزایر و «غرب نور» - شامل غرب الجزایر، مراکش، موریتانی - و در دوران اولیه تاریخ اسلام اندلس یا بخش مسلمان‌نشین شبه جزیره ایبری تقسیم می‌شد. البته در بخش غربی، گروههای غیرعرب مهمی زندگی می‌کنند که مهمترین آنها، بربرها هستند که اغلب در کوهستانهای اطلس به سر می‌برند و زبان مخصوص به خود را دارند. دومین منطقه فرهنگ اسلامی که مردمانش پس از اعراب

به دین اسلام درآمدند و دست در آنها به ساختن تمدن اسلامی همت گماشتند، منطقه ایران بود که ایران کنونی، افغانستان، و تاجیکستان (به همراه برخی از شهرهای ازبکستان) را در بر می‌گرفت. زبان غالب مردمان این کشورها، فارسی بود و با اینکه زبان واحدی بود به سه نام محلی متفاوت فارسی، دری، و تاجیک معروف بود. اختلاف میان این سه، بیشتر از اختلاف میان انگلیسی استرالیا، انگلستان، و تگزاس نبود. این منطقه، همچنین شرق قفقاز، خراسان قدیم، ماوراءالنهر، و بخشهایی از پاکستان کنونی پیش از مهاجرت ترکان به سمت جنوب در سده‌های دهم و یازدهم و تغییرات قومی و جغرافیای سیاسی بعدی در آن را نیز شامل می‌شد. بیشتر اهالی این منطقه از نژاد ایرانی بودند که شاخه‌ای از آریاییها یا مردمان هندی - ایرانی - اروپایی^۳ به‌شمار می‌رود و زبان فارسی نیز همچون دیگر زبانهای ایرانی رایج در این منطقه مانند کردی، بلوچی، و پشتو، همگی از خانواده زبانهای هندو - اروپایی^۴ است. جمعیت این منطقه حدود صد میلیون نفر است ولی تاثیر آن بر بیرون از مرزهای خود و در مناطق دیگر فرهنگ اسلامی در آسیا از ترکان و هندیها گرفته تا چینیان، کاملاً هویدست.

سلمان فارسی، نخستین ایرانی بود که اسلام را پذیرفت؛ او برده‌ای بود که پیامبر آرداش ساخت و در زمره «اهل بیت» خویش قرار داد. ایرانیان، از همان آغاز، احترام خاصی برای اهل بیت پیامبر و بسیاری از اولاد او، از جمله امام هشتم، علی بن موسی الرضاع) - که آرامگاهش در ایران است - قائل بودند. اما نادرست است اگر چنین بیندیشیم که ایرانیان همواره شیعه و اعراب، سنی بوده‌اند. تشیع از میان اعراب برخاست و در سده دهم میلادی، بیشتر خاور عربی به این مکتب درآمدند، در حالی که خراسان که یکی از ایالات بزرگ ایران بود، پایگاه فکری اهل تسنن به حساب می‌آمد. تشیع از زمان تأسیس سلسله صفویان در ایران غلبه یافت و زمانی، جمعیت شیعه رو به افزایش نهاد که افغانستان که بخشی از بلوچستان بود از سرزمین ایران جدا گشت و ایران به شکل کنونی درآمد.

و اما افغانستان، در طول دوره صفوی تا سده هشتم میلادی، بخشی از ایران بود و از آن پس بود که رهبر قبایل افغان، بر صفویان چیرگی یافت و آخرین پادشاه صفوی را به قتل رساند. چیزی نگذشت که نادرشاه، آخرین کشورگشای شرقی، تمام این سرزمینها را تا دهلی، از جمله افغانستان امروزی بازپس گرفت. اما پس از مرگ نادر، افغانستان استقلال یافت و سرانجام در سده نوزدهم و زیر فشار انگلستان، ایران از ادعای خود بر هرات و غرب افغانستان



دست کشید و این گونه بود که افغانستان کنونی به وجود آمد.

سومین منطقه فرهنگی اسلام منطقه افریقای سیاه است. در میان ملازمان پیامبر، جز سلمان، صحابه غیر عرب معروف دیگری نیز بود. او افریقایی سیاهپوستی به نام بلال ابن ربه‌الحیسی، مؤذن پیامبر بود. حضور بلال بیانگر انتشار سریع اسلام در میان سیاهان و پیدایش منطقه افریقای سیاه در فرهنگ اسلامی بود که منطقه گسترده‌ای از ارتفاعات اتیوپی را، که اسلام تقریباً در سده هفتم به آنجا راه یافته بود، تا مالی و سنگال در برمی گرفت. نقل است که فرزندان بلال به کشور مالی مهاجرت کردند و مدینکا کلن کیتا ۶ را تشکیل دادند که در ایجاد امپراطوری مالی موثر بود. بعضی از صحابه پیامبر نیز به جاد مهاجرت کردند و یک نسل پس از پیامبر، به تثبیت اسلام در آنجا پرداختند. روی هم رفته، انتشار اسلام در افریقای سیاه بیشتر از راه بازرگانی صورت گرفت و قبایلی چون سنهجه، که در همان اوایل اسلام را پذیرفتند، همچون میانجی میان مسلمانان عرب و افریقاییان شمالی و سیاه در رفت و آمد بودند. تا سده یازدهم، یک حکومت نیرومند اسلامی در غنا تأسیس شد و تا سده چهاردهم، امپراطوری مسلمان مالی، یکی از ثروتمندترین امپراطوریها در جهان اسلام بود و معروفترین فرمانروای آن، منسه موسی^۶، از برجسته‌ترین فرمانروایان کل جهان اسلام به‌شمار می‌رفت.



تها از سده نوزدهم میلادی بود که اسلام به درون مناطق جنگلی جنوب سودان قدیم راه یافت. البته مناطقی چون سودان کنونی، اریتره، و سومالی نیز در میانه افریقای شمالی (که عرب بودند) و افریقای سیاه، وجود داشت که آمیزه‌ای از فرهنگ این دو منطقه در این مناطق حاکم بود. منطقه فرهنگ اسلامی افریقای سیاه با جمعیتی بالغ بر ۱۵۰ میلیون نفر، از تنوع شگفت‌آوری برخوردار است و چشم‌انداز جالبی از گونه‌های قومی و فرهنگی را در چهارچوب وحدت محلی فرهنگ افریقای سیاه و نیز وحدت جامع خود اسلام به نمایش می‌گذارد.

چهارمین منطقه فرهنگی اسلام، منطقه ترک زبان است که شامل همه مردمانی است که به یکی از زبانهای آلتایی سخن می‌گویند؛ مهمترین این زبانها، ترکی است ولی زبانهای آذری، چچنی، ایغوری، ازبکی، قرقیزی، و ترکمنی نیز از آن جمله است. مردمان این منطقه که اصالتاً صحرائشین بودند، از کوهستانهای آلتای برای فتح آسیای مرکزی که در تصرف ایرانیان بود به سمت جنوب سرزیر شدند و با اینکه ماهیت قومی این ناحیه را درگگون ساختند، ولی به‌لحاظ فرهنگی از دنیای فارسی زبان چندان فاصله‌ای نگرفتند. هنگامی که آنها وارد ایران آن زمان شدند از متنها پیش اسلام را پذیرفته بودند و در حقیقت از قهرمانان بزرگ اسلام به‌شمار می‌رفتند. ترکان نهمتها بر حاکمان محلی ایران چون ساسانیان چیرگی یافتند بلکه از سمت غرب به‌سوی آناتولی تاختند و به سال ۱۰۷۱ لشکریان بیزانس را در نبرد مزیکرت^۷ (به ترکی ملازگرت^۸) درهم کوبیدند و این یکی از نبردهای سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام بود. این پیروزی، موانع آناتولی را به روی صحرائشینان ترک‌زبان گشود و مقدمات رواج زبان و فرهنگ ترکی در این منطقه، تأسیس امپراطوری عثمانی، و سرانجام فتح قسطنطنیه را در سال ۱۴۵۳ موجب شد. ترکها به‌لحاظ نظامی نیرومند بودند و بسیاری سرزمینهای اسلامی همچون ایران و مصر را به تصرف خود درآوردند، ولی نقش چندانی در تاریخ جدید اسلامی ندارند. امروزه مردمان ترک زبان، که بیش از ۱۵۰ میلیون هستند در منطقه‌ای از مقلونیه تا سیرری و تمام ولادیبوستوک پراکنده‌اند و به‌لحاظ جغرافیایی، گروهی هستند که در جهان اسلام از بیشترین پراکندگی قومی و فرهنگی برخوردارند. به‌علاوه، گروههای ترک‌زبان فراوانی نیز در دیگر نواحی غیرترک زبان از جمله ایران، افغانستان، مصر، اردن، سوریه، و روسیه به سر می‌برند که اقلیتهای ترک زبان روسیه از بازماندگان کسانی هستند که در طول کشورگشاییهای تزارهای روس مغلوب شده‌اند.

پنجمین منطقه فرهنگی اسلام، منطقه شبه قاره هند است. تقریباً در دهه نخست سده هشتم، لشکریان محمد بن قاسم،

فرایند اسلامی شدن در افریقای شرقی که ورود اسلام به آنجا زودتر از افریقای غربی اتفاق افتاد، راهی متفاوت را پیمود و مهاجرت اعراب و ایرانیان به کرانه‌های افریقای غربی، تأثیر فراوانی بر آن نهاد پادشاهی سواحیلی به مرکزیت کیلوا، در سده نوزدهم به‌وجود آمد و از آمیزش زبانهای عربی، فارسی، و بانتو، زبان جدید سواحیلی پدید آمد که شاید مهمترین زبان اسلامی مسلمانان افریقای سیاه باشد. منطقه فرهنگ اسلامی افریقای سیاه، برعکس منطقه عربی و ایران که تنها یک زبان در آنها غلبه دارد، شامل بسیاری مناطق فرعیتر است که هر کدام زبانهای کاملاً مستقل از هم دارد و دامنه آن ژ هالوسا و فولانی تا سومالی گسترش دارد. پاره‌ای از این زبانها، زبان مسیحیان آن مناطق نیز هست و به‌لحاظ فرهنگی برای مسیحیان افریقا اهمیت دارد.

هر چند افریقای شمالی، تقریباً یک سده پس از ظهور اسلام، به زبان عربی روی آورد، منطقه سودان قدیم نیز که مناطق استوپی و چمنزارهایی از سودان امروزی گرفته تا سنگال را شامل می‌شد، تا حد زیادی به اسلام روی آورده است. اما

سند را به تصرف درآوردند و به این ترتیب، راه نفوذ اسلام به شبه‌قاره در طول چند سده بعد هموار گردید، اما اصیلترین عامل انتشار اسلام در سرتاسر هندوستان، گروه‌های صوفیه بودند. حاکمان ترک نیز چند بار به هندوستان حمله کردند و از سده یازدهم میلادی به بعد و تا زمان استعمار انگلیس بر هند، بیشتر هندوستان، به‌ویژه شمال آن که در سده هفتم، مغولان امپراطوری بزرگی در آنجا تاسیس کردند، در قلمرو حاکمان مسلمان بود. اسلام در هندوستان، به لحاظ قومی بسیار همگون است، هر چند در میان جمعیت محلی هند، برخی عناصر ترکی و ایرانی نیز به چشم می‌خورد اما به لحاظ فرهنگی و زبانی از تنوع بالایی برخوردار است. زبان فارسی، حدود هزار سال، زبان علمی و ادبی مسلمانان هند بود، اما زبانهای محلی چون سندی، گجراتی، پنجابی، و بنگالی نیز در مقام زبانهای اسلامی، آوازه‌ای به‌دست آورد. رفته‌رفته از سده‌های ششم و هفتم میلادی، از آمیزش زبانهای هندی و فارسی و نیز برخی عناصر ترکی، زبان جدیدی به‌نام اردو پدید آمد. زبان اردو که به رسم الخط عربی، فارسی نوشته می‌شد همچون زبانهای سواحیلی، ترکی عثمانی، و چندین زبان اسلامی دیگر، به‌صورت زبان مهمی در گفتمان اسلامی درآمد و بعدها در پاکستان در مقام زبان رسمی پذیرفته شد. منطقه هندی فرهنگ اسلامی شامل پاکستان، بنگلادش، مسلمانان هند و نپال، و جامعه عمیقاً اسلامی سریلانکا است که جمعیتی حدود ۴۰۰ میلیون را - بیشتر از جمعیت هر یک از مناطق چهارگانه دیگر - در خود جای داده است. علت وجود این جمعیت زیاد دو چیز است: یکی رشد سریع جمعیت در سراسر هندوستان از سده نوزدهم که به این ترتیب، بر شمار هندوها و مسلمانان افزوده شد و دیگری این که بیش از یک چهارم هندوها، اسلام را پذیرفته بودند چرا که این دین، خوشبختانه می‌توانست برای کسانی که در چهارچوب جهان سنتی آیین هندو به بن‌بست رسیده بودند راه نجات فراهم آورد. مسلمانان هند، بعضی از بزرگترین آثار هنر و فرهنگ اسلامی را آفریدند و هر چند زیر فرمانروایی سلسله‌های ترک زبان قرار داشتند، به لحاظ فرهنگی تا پیش از دوران جدید، به دنیای فارسی‌زبان بسیار نزدیک بودند.

منطقه ششم فرهنگ اسلامی، شامل جهان مالایایی در جنوب شرق آسیاست. اسلام از سده سیزدهم به بعد از طریق بازرگانان عرب‌زبان از خلیج فارس و دریای عربستان^{۱۰} و نیز تجار و صوفیان هندی به این منطقه وارد گردید، اسلام مالایایی نیز از همگونی قومی بالایی برخوردار است و ویژگیهای محلی خاص خود را دارد. اسلام مالایایی که از آغاز تحت تاثیر عمیق صوفیان بود و انتشار آن نیز در این منطقه بیشتر به دست همین گروه صورت گرفته، معمولاً

موضوعی معتدل و مهربانانه را در سازگاری با ویژگیهای قومی حاکم بر مردم مالایا در پیش گرفته است. اسلام مالایایی که در آن، زبانهای مالایایی و جلوه‌ای رایج است کشورهای اندونزی، مالزی، برونئی، و اقلیتهای مهمی در تایلند و فیلیپین و اقلیتهای کوچکتری را در کامبوج و ویتنام شامل می‌شود و روی هم رفته جمعیتی بالغ بر ۲۲۰ میلیون نفر را در خود جای داده است. اگرچه از پیوستن این منطقه به «دارالاسلام» تقریباً زمان درازی نمی‌گذرد اما مسلمانان مالایایی به‌خاطر دلبستگی شدیدشان به مکه و مدینه و عشق به ستهای نبوی، ریزانده هستند. در مالایا نیز همچون افریقا و هندوستان، اسلام بسیار متأثر از تصوف است و در مقام عمل و نظر، حال و هوای صوفیانه‌ای بر آن حکمفرماست.

گذشته از این مناطق ششگانه فرهنگ اسلامی، از چند منطقه کوچکتر نیز باید نام برد. یکی از آنها، منطقه اسلام چینی است که از سده هفتم سرچشمه می‌گیرد. در آن زمان پس از ظهور اسلام، به زودی بازرگانان مسلمان در بندرهای چینی مانند کانتون ساکن شدند و از آن هنگام بود که حضور پیوسته اسلام در چین، البته بیشتر در سین‌کیانگ که

جغرافی‌دانان مسلمان آنجا را ترکستان شرقی می‌نامیدند، آغاز شد. مسلمانان چینی هم از نژاد ترک‌زبان چون ایغورها و هم شامل چینهای بومی معروف به «هونی» هستند. حتی در میان قوم هان

نیز مسلمانانی به چشم می‌خورند. شمار مسلمانان در چین، همچون راز بزرگی مانده است که در این باره ارقامی از ۲۵ تا ۱۰۰ میلیون را آورده‌اند. مسلمانان چینی از معماری و خوشنویسی ممتاز و نیز از سنت عقلی کاملی برخوردارند که پیوند نزدیکی با تصوف ایرانی دارد. از سده هفتم میلادی به بعد، سنت عقلی اسلام در چین، رفته‌رفته به زبان چینی قدیم و نه به زبانهای فارسی و عربی، رو به رشد نهاد.

از مسلمانان چین که بگذریم، مسلمانان اروپایی - البته نه مناطق ترک‌نشین بلغارستان، یونان، و مقدونیه بلکه گروههای بومی از خود اروپا - هستند که از پانصد سال پیش مسلمان شده‌اند. از جمله مهم‌ترین این گروهها می‌توان به آلبانیاییها که در سرتاسر آلبانی، کوزوو، و مقدونیه پراکنده‌اند، و بوسنیاییها که بیشتر در بوسنی و تانزانیای نیز در کرواسی و صربستان به‌سر می‌برند اشاره کرد. این گروهها، به لحاظ قومی از نژاد اروپایی‌اند و فهم فرهنگ آنها هم در درک بهتر قلمرو اسلام در تمامیتش، مفید است و هم در روابط دوستانه میان اسلام و غرب در اروپای کنونی تاثیر می‌گذارد.

سرانجام باید از اجتماعات اسلامی نواحستهای در اروپا و آمریکا، شامل مهاجران و نوکیشان^{۱۱} نام برد (البته بسیاری از



مسلمانان ترجیح می‌دهند به جای نوکیشان از بازگشت کنندگان^{۱۲} استفاده کنند و اینان، کسانی هستند که به دین زلی^{۱۳} که در اینجا همان اسلام است، بازگشته‌اند. اینان شامل چند میلیون از مردمان شمال آفریقا در فرانسه، حدود سه میلیون ترک و شمار زیادی کرد در آلمان، حدود دو میلیون - بیشتر مهاجران شبه‌قاره هند - در انگلستان، و گروه‌های کوچکتر، ولی مهم در سایر کشورهای اروپایی را شامل می‌شوند. در میان مسلمانان آمریکا هم مهاجران - بیشتر از خاور عربی، ایران، و شبه قاره - هستند و هم نوکیشانی که پیشتر در میان سیاهان آمریکا و کم و بیش در میان سفیدپوستان به چشم می‌خورند. انتشار اسلام در میان سیاهان آمریکا را عالیجاه محمد^{۱۴} آغاز کرد؛ او ملت اسلام^{۱۵} را پدید آورد که از مبارزه علیه نژادپرستی سفیدپوستان حمایت می‌کرد. این جنبش بعدها دو شاخه شد و بیشتر اعضای آن در کنار دیگر مسلمانان سیاهپوست آمریکایی، خیلی زود به جریان اصلی اسلام پیوستند که در این فرایند، الحاج مالک الشبزی^{۱۶} - که بیشتر به مالکوم ایکس^{۱۷} معروف است - نقش چشمگیری داشت. حدود بیست و پنج میلیون مسلمان در اروپا، حدود شش میلیون (هرچند برخی، مدعی ارقامی بین پنج تا هفت میلیون نفر شده‌اند) در آمریکا، نیم میلیون در کانادا، و شاید بیش از دو میلیون در آمریکای جنوبی به‌سر می‌برند. اگر بخواهیم قلمرو اسلام را در سطح جهان در نظر آوریم باید این اجتماعات اسلامی در غرب را نیز به‌حساب بیاوریم؛ به‌ویژه که آنها نقش مهم پل ارتباطی میان «دارالاسلام» که خود متعلق به آن‌اند و غرب را که وطن آنهاست، برعهده دارند. این منطقه‌های فرهنگ اسلامی که به‌طور کوتاه توصیفشان کردیم، همچون نمایشگاهی است که در آن، مجموعه‌ای شگفت از قومیتها، زبانها، انواع هنر و موسیقی، و آداب گوناگون زندگی بشر را شاهدیم. اسلام از جنگلهای بورنتو گرفته تا کوههای هندوکش و تا بیابانهای صحرایان، پیروانی دارد که در میان آنها، سفیدپوست، سیاهپوست، زردپوست، و در واقع تمام دیگر نژادهای میانه به چشم می‌خورند. در میان مسلمانان، همه‌گونه نژاد از مو مشکی، موبور، چشم قهوه‌ای و چشم آبی وجود دارد. اما در دل این تنوع چشمگیری، وحدتی حاکم است که از اسلام مایه می‌گیرد و جلوه‌های آن را می‌توان در قرائت قرآن به زبان عربی، از شرق گرفته تا غرب، در قاصه نمازهای یومیه در جهت مکه، در الگو قرار دادن پیامبر، در پیروی از شریعت، در رایحه معنوی طوایف صوفیه، در نقش و نگارها و هماهنگیهای جامع موجود در هنر اسلامی، و نیز در بسیاری عوامل دیگر به چشم دید. وحدت موجود در جهان اسلام، هیچ‌گاه به‌معنای متحدالشکل شدن



نبوده، بلکه همواره پذیرای توح بوده است. برای فهم این وحدت و نیز تنوع موجود در آن، باید به روشی پی ببریم که اسلام به کمک آن، این همه جماعات انسانی را به خود جلب کرده و در عین ارج‌گزاری به اختلافات خداداد آنان، تمدن عالمگیری را آفریده است که اصل توحید سبب یکپارچگی آن گشته و بر جای جای آن حاکم است.

پی‌نوشتها

۱. شایان یادآوری است که این کتاب تازه‌ترین اثر دکتر نصر است که به مناسبت سالگرد یازده سپتامبر در بریکا منتشر کرده است. این کتاب را سید مصطفی شهرآیینی زیر نظر دکتر شهرام پژوکی به فارسی برگردانده است که به زودی توسط انتشارات حقیقت و با همکاری و حمایت هم‌مرکز بین المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها منتشر خواهد شد.

- 2. Cultural Zones in Islamic Civilization
- 3. The Vulgate
- 4. Indo-Iranian-European peoples
- 5. the Indo-European languages
- ۶. Mandinka clan keita (یکی از دولت‌های محلی در کشور غنا که در جنگ علیه امپراطوری غنابه استقلال رسید و در سده سیزدهم میلادی امپراطوری مالی را بنیانگذاری کرد. م. ف.)
- ۷. Mansa Musa (واژه منسه به معنای امپراطور یا رئیس است که امپراطوران مالی خود را به این نام می‌نامیدند. دوران حکومت منسه موسی بر این کشور که از سال ۱۲۷۰ تا ۱۳۲۲ ادامه یافت از درخشانترین دوران تاریخ این کشور است. م. ف.)

- 8. the Battle of Manzikert
- 9. Malazgirt
- ۱۰. آن را بحرالعرب و دریای سنخ هم می‌گویند. م. ف.
- 11 converts
- 12. reverts
- 13. the primordial religion
- 14. Elijah Muhammad
- ۱۵. «ملت اسلام» جماعتی است که به جنبش مسلمانان سیاهپوست نیز معروف است. بنیانگذار اصلی آن والاس فرد محمد (Wallace Fard Mchammad) است. عالیجاه، محمد که ناشی در ابتدا Elijah Poolه بود از شاگردان فرزند محمد بود که این جماعت را بیشتر مطرح کرد. او به خاتمت پیامبر اسلام قائل نبود و والاس فرد محمد را پیامبر می‌دانست. رهبری کنونی این گروه را در آمریکا لویس فراخان برعهده‌داد. م. ف.)

۱۶. El-Haj Malik El-Shabazz (الحاج مالک الشبزی مالکوم ایکس، رهبر مسلمانان سیاهپوست آمریکا در دهه شصت بود که توانست جنبشی را علیه نژادپرستی به راه اندازد و فریاد مظلومیت سیاهان و نیز مسلمانان را به گوش همگان برساند و در روز ۲۱ فوریه سال ۱۹۶۵ در این راه کشته شد. م. ف.)

17. Malcolm X